

حجت‌الاسلام غلامی

در مورد «نوجهان»:

تلاش می‌کنیم

در مرز علم

وفناوری حرکت کنیم

رضا غلامی در گفت‌وگو با «فرهیختگان» درباره ایده و انگیزه طراحی و اجرای این نشست‌ها گفت: «برای من در گذشته، آنقدر که امروز اهمیت موضوع ارتباط و هم‌افزایی در علوم انسانی با همه نظریه‌پردازان جهان - با هر جهان‌نگری و مکتب فکری- روشن شده است، روشن نبود. به مرور زمان و مطالعات عمیق‌تر و آزادتر، پی بردم که فلسفه و علوم انسانی حتی با رویکرد الهی، در متن ارتباطات، نقدها و گفت‌وگوها به شکوفایی می‌رسد و ما در جزایری که برای خودمان ساخته‌ایم، هیچ‌گاه آنطور که شایسته است، در آسمان بی‌منتهای علم و معرفت به پرواز در نخواهیم آمد. البته بزرگان ما مانند علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری در این عرصه پیشتاز بودند اما شاید آنطور که لازم بود از آنها درس نگرفته بودیم.» وی با اینکه در این راستا و از آغاز پذیرفتن ریاست پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی وزارت علوم، طراحی سلسله نشست‌های بین‌المللی «نوجهان» از دغدغه‌های اصلی‌اش بود ادامه داد: «نوجهان، سلسله نشست‌هایی است عمدتاً در مسیر بررسی حال و آینده علم و فناوری در نسبت و مناسبات این دو با فلسفه و فرهنگ و نیز جامعه‌شناسی. در واقع، نوجهان تلاش می‌کند که مستمراً در لب مرز علم و فناوری حرکت کند و باب گفت‌وگو با بزرگان علم جهان را در زمینه تحولات علمی و فناوری در جهان-از منظر فکری و فرهنگی- باز کند. می‌دانید که طی ۴ دهه اخیر، نوعی انحصار در جریان ارتباط و گفت‌وگو با فلاسفه، متفکرین و دانشمندان مطرح جهان (به ویژه غربیان) در ایران هست و جز عده معدودی، از چنین فرصتی برای ارتباط و گفت‌وگوی علمی با بزرگان علم بهره‌مند نبوده‌اند. در واقع، ما که اهمیت این گفت‌وگوها را سابقاً به خوبی درک نمی‌کرده‌ایم و با تقسیم‌بندی محیط‌های گفت‌وگویی به حق و باطل و انقلابی و غیرانقلابی، حتی از این جنس گفت‌وگوها دوری می‌کرده‌ایم، طرف دیگر، دوستانی در ایران بوده‌اند که با درک هوشمندانه اهمیت این گفت‌وگوها، و هنر برقراری ارتباط با بزرگان علم و معرفت در جهان، نه فقط به تفکرات رقیب خود در جریان این گفت‌وگوها چندان راه نداده‌اند؛ بلکه با ارائه تصویری گمگم، خشن و استبدادی از امثال ما، فلاسفه و بزرگان علم و معرفت در غرب را برای گفت‌وگوی علمی با ما بی‌زغبت و حتی هراسناک کرده‌اند.» غلامی در ادامه و با تأکید بر اینکه نشست‌های نوجهان را فرصتی ارزشمند در جهت جبران مافات تلقی می‌کند، افزود: «در همین جهت، ما توانستیم با همکاری دوستان عزیز و با فضیلتی که اشراف بالایی به مرزهای فکر و اندیشه در جهان داشتند، کم‌کم راه را برای گفت‌وگو باز کنیم. البته لازمه گفت‌وگوی علمی، کنارگذاشتن پیش‌فرض‌ها، تعصبات، بدبینی‌ها و سیاست‌بازی‌هاست. هر چند در گفت‌وگوی علمی، نقدها و چالش‌هایی نیز هست، اما دو طرف گفت‌وگو باید از چنان درجه از آزاداندیشی و تواضع علمی بهره‌مند باشند که در صورت ارائه نقدهای وارد شده آن را بپذیرند، یا اگر در گفتار و اندیشه‌های همدیگر نقاط قوت و مزیتی بود نه‌تنها به آن علناً اذعان کنند، بلکه ابایی از استفاده از آنها نداشته باشند. سلسله نشست‌های نوجهان نیز تلاش کرده با به نمایش گذاشتن سعه‌صدر و آزاداندیشی بالا، از گفت‌وگوی علمی با متفکران عمدتاً درجه یک جهان به ویژه متفکران غربی، برای رشد علمی فلسفه و علوم انسانی در ایران بهره‌گیری کند.» وی در پایان و با اشاره به تجربه مثبتی که در این یکسال و اندی از نشست‌های نوجهان داشتند گفت: «پیش‌بینی‌های اولیه نادرست نبوده و ما در پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی در مسیر درستی گام نهاده‌ایم. جالب است بدانید، حتی وقتی با فیلسوفی معروف به طرفداری از خداناباوری، گفت‌وگو می‌کنیم، در می‌یابیم که امکان قانع کردن او را در فرایند طرح استدلال‌های خود داریم. در طرف مقابل، آنها نیز با به چالش کشیدن تفکر ما، دوستان را متوجه خال‌ها و ضعفهای فکری خودمان می‌کنند. ای کاش عناصر نادان و تندرو لاقابل‌به‌امثال ما که وفاداری و خدامت‌مان به جریان انقلاب اسلامی روشن است، به خاطر شروع این گفت‌وگوها برچسب نزنند! و این کار با همیاری اندیشمندان ایرانی و غیرایرانی، بدون دسته‌بندی‌های ایدئولوژیک یا سیاسی پیش برود. در یکی از نشست‌های اخیر، مشتاق بودم یکی از متفکران ایرانی زبده را دعوت کنم، اما آنقدر جوّ سیاسی بر اتمسفر علوم انسانی غلبه پیدا کرده است که ترسیدم با دعوت او مورد حمله قرار بگیرم یا دستگاه‌های اطلاعاتی برابریم پرونده‌سازی کنند! امیدوارم، در آینده، برای بحث، گفت‌وگو و نقد با افراد ترسی وجود نداشته باشد و آزادتر بتوانیم با هر فکر و سلیقه‌ای دور یک میز نشست و با همدیگر مودبانه گفت‌وگو کنیم.»

نشست سوم



Faris Ghaemmaghami

سابقاً استاد دانشگاه ویلنر

اندیشه

پروژه فکری سموئل فلیشکر

که من روشنگری حداقلی می‌نامم، معرفی کرده است. وی تصریح کرد: «در تقریر او، روشنگری از یک سو به این معناست که منابع خودمان را به پرسش بگیریم و برای خودمان بنیدیشیم و در عین حال، در رسالهٔ «جهت‌گیری در تفکر به چه معناست؟» اشاره می‌کند که روشنگری یعنی برای هر عقیده‌ای که داریم، دلیل و برهان اقامه کنیم و من آن را به تفکر مسئولانه ترجمه کرده‌ام، به این معنا که برای عقاید خود شواهد متقن و استدلال‌های محکم و منطقی بیاریم. برخی‌ها منظور کانت از «اندیشیدن برای خود» را این‌طور تفسیر می‌کنند که یعنی «به حرف دیگران گوش ندهیم» و لذا مثلاً در موضوعات پزشکی و مذهبی به حرف بقیه گوش نمی‌دهند. کانت هرگز منظورش این نبود که شما نباید به حرف پزشک گوش دهید. در موقعیت‌های مختلف کاملاً روشن است که شما باید افراد صاحب‌نظر و گروه‌های مرجع را خیلی جدی بگیرید و شایسته است که آنها را جدی بگیرید حتی در موقعیت‌های پزشکی؛ نکته این است که وقتی شما به افراد صاحب‌نظر رجوع می‌کنید، کاری را کوکورانانه انجام نمی‌دهید، بلکه نقادانه انجام می‌دهید.

این حرف بدین معناست که اگر توصیه‌های نادرست و ناصواب به شما داده شد، شما باید منتقدانه با آن مواجه شوید و در اندیشیدن خود مسئولانه عمل کنید. «سموئل فلیشکر در ادامه می‌گوید: «همان‌طور که کانت می‌گوید، منتقدانه فکر نکنیم، بلکه نقادانه بیندیشیم. در واقع، کانت این را عینی نمی‌داند، بلکه به معنی داشتن شهامت می‌داند، یعنی انتقاد از گروه‌های مرجع نباید از روی ترس باشد، ما هالهٔ قدرت را به گروه‌های مرجع و مقامات رسمی فراقکنی می‌کنیم و بدون اینکه آنان را به پرسش بگیریم، به حرف‌های آنان گوش می‌دهیم. لذا، باید شهامت به خرج بدهیم و نقادانه بیندیشیم و برای خودمان بیندیشیم. البته برای این منظور باید آموزش ببینیم. حالا، مفهوم روشنگری حداکثری این است که شما در قبال دین باید عقل گرا و خردگرا باشید و تمام اندیشه‌های جزمی سنتی را کنار بگذارید. مثلاً، استدلال کانت در مورد مسیحیت سنتی این بود که او اعتقاد ندارد که مسیح مصلوب شد و دوباره زنده شد و این را منطبق با واقعیت نمی‌داند. او همچنین معتقد است که لازم نیست یهودیان، مسلمانان و غیره تشریفات و مناسک مذهبی را به جای بیاورند. اساساً، مذهب باید محدود باشد به اعتقاد به خدا که می‌خواهد انسان را بافضیلت و نیکوکار باشد. البته او مخالف این نیست که افراد مناسک و تشریفات مذهبی را به جای بیاورند، بلکه خواستار بازتفسیر آنها از منظر اخلاق است. او در آثار متأخر خود استدلال می‌کند که شما روشنفکر نیستید، مگر اینکه در مورد مذهب چنین موضعی داشته باشید و من آن را روشنگری حداکثری نامیدم. به موجب آن، شما صرفاً وقتی روشنفکر محسوب می‌شوید که علیه دین و سنت مواضع رادیکال اتخاذ کنید و مواضع ضددینی اتخاذ کنید، مواضعی که در اعتقادات مذهبی سنتی شما تزلزل ایجاد کند و این امر در اوایل قرن نوزدهم خیلی برجسته شد و تا امروز هم ادامه دارد. حرف من اینست که روشنگری حداکثری یک میراث خطرناک و تمامیت‌خواه است، در حالیکه روشنگری حداقلی، چیزی است که ما هنوز از آن دفاع می‌کنیم. من مفهوم کانتی روشنگری حداقلی را به معنای اندیشیدن برای خود و مسئولانه اندیشیدن می‌دانم. این نوع نگاه به روشنگری خیلی متفاوت با حرف‌های دیگرانی است که در مورد روشنگری بحث کرده‌اند و روشنفکر بودن را مستلزم داشتن اطلاعات علمی، اتخاذ مواضع ضددینی و غیره دانسته‌اند. من می‌گویم که روشنگری مستلزم آنست که برای خودمان بیندیشیم و این یک مفهوم پلورالیستی از روشنگری است.»

پروفسور سموئل فلیشکر، دکتری خود را در سال ۱۹۸۹ در دانشگاه «ییل» به پایان رساند و در زمینهٔ فلسفهٔ سیاسی و اخلاقی، تاریخ فلسفه و اخلاق و فلسفهٔ دین کار می‌کند. از جمله موضوعات مورد علاقهٔ خاص ایشان می‌توان به وضعیت اخلاقی فرهنگ، ماهیت و تاریخ لیبرالیسم، رابطهٔ بین فلسفهٔ اخلاق و علوم اجتماعی و رابطهٔ بین ارزش‌های اخلاقی و مذهبی اشاره کرد. «اخلاقیات فرهنگ»، «مفهوم سوم آزادی»، «در باب ثروت ملل آدم اسمیت: یک جستار فلسفی»، «تاریخچه‌ای مختصر از عدالت توزیعی» و «تعالیم آسمانی و راه جهان و روشنگری چیست؟» از تالیفات وی است. پروفسور فلیشکر، مهمان در مرکز مطالعات پیشرفتهٔ علوم رفتاری در استنفورد، مرکز دانشگاهی ارزش‌های انسانی در «پرینستون» و همچنین در مؤسسهٔ مطالعات پیشرفتهٔ علوم انسانی در دانشگاه «ادینبورگ» بوده و سابقاً در دانشگاه «ویلیامز» تدریس کرده است.

رضا غلامی در آغاز برنامه گفت‌وگو با فلیشکر با طرح یک پرسش شروع کرد و گفت: «بعد از چندین قرن، این پرسش، هنوز یک پرسش کلیدی است که فلسفه متافیزیکی و ادیان، چه سودی در رمزگشایی از هستی دارند؟ چقدر فرانسیس بیکن درست می‌گفت که لازمه قدرت و رفاه، کنارگذاشتن پرسش‌های هستی‌شناختی بشر بود؟ آیا بعد از گذشت چند سده از شکوفایی مدرنیسم، انسان توانسته نیازهای علمی خودش را با پوزیتیویسم‌سالاری تأمین کند؟» غلامی همچنین بر دو نکته در کتاب مورد توجه پروفسور فلیشکر قرار گرفته، تأکید کرد و گفت: «علم در برابر آنچه فلسفه متافیزیک و ادیان درباره خدا و هدفمندی هستی، درباره عالم روح، دنیای غیب، زندگی انسان پس از مرگ و غیره ادعا می‌کنند، فقط می‌تواند سکوت کند و آنرا از دایره درک خود بیرون نشان دهد، اما منطقی‌نمی‌تواند آنها را انکار کند؛ چراکه ابزار برای فهم آنها ندارد چه رسد به آنکه قصد رد آنها را داشته باشد. در حقیقت، خیلی از آنچه فلسفه متافیزیک، عرفان و ادیان از آن صحبت می‌کنند، نه زیر میکروسکوپ می‌آید و نه در اتاق تشریح به زیر تیغ جراحی می‌آید. فیزیکالیست‌ها با همه سعی و تلاش خود، هنوز نتوانسته‌اند بخش اندکی از سیستم عالم را توجیه علمی کنند. حتی ممکن است با یک نقد اساسی از سوی فیلسوفان یا دینداران، ساختمان فیزیکالیسم فرو بریزد. نکته دوم، این است که من مخالف جدی خرافات از جمله خرافات دینی هستم اما علم حتی قادر به تشخیص دقیق خرافه از غیرخرافه نیست. به بیان دیگر، خرافه بوسیله عقل شناخته می‌شود نه علم. ساختار علم، تناسبی با خرافه‌شناسی در ادیان ندارد. من به جریان روشنگری در قرن ۱۸ حق می‌دهم که ما مسیحیت تحریف شده و خرافه را دشمن عقل و علم و پیشرفت انسان معرفی کند.»

در ادامه لیلا خادم به عنوان دبیر نشست به ذکر ویژگی‌های دوران روشنگری پرداخت و گفت: «همان‌طور که فلیشکر در کتاب خود توضیح داده، روشنگری به دوران و فرایند روشنگری اشاره دارد. به لحاظ تاریخی، روشنگری به دورانی اطلاق می‌شود که در آن شاهد گذار از جامعهٔ مذهبی تحت‌حکمرانی پادشاه مطلق به جامعهٔ باز، پویا، فردگرا و حامی لیبرال دموکراسی و علوم سکولار هستیم. همان‌طور که فلیشکر عنوان کرده‌اند، روشنگری حداقلی کانت پیش‌شرط لازم برای اشاعهٔ سالم فرهنگ، اعتقادات مذهبی و جنبش‌های سیاسی است.»

سموئل فلیشکر در ادامه برنامه و در آغاز صحبت‌هایش گفت که کانت هم در رسالهٔ کتاب «روشنگری چیست؟» و هم در رسالهٔ «جهت‌گیری در تفکر به چه معناست؟» آنچه را

وی با بیان اینکه از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون حداقل دو نوع نقد به مفهوم کانتی روشنگری وارد شده، اضافه کرد: «نوع اول که من آن را نقد محافظه‌کارانه می‌نامم، مخالف رادیکالیسم در نقد سنت است. دیگر متفکران رادیکالیسم عمدتاً به عقل هستند و کسانی را که براساس عقل و خرد عمل نمی‌کنند را قبول ندارند. این در حالی است که علاوه بر عقل، عواطف و احساسات نیز مهم هستند. حتی به قول «ادموند برک»، تعصبات هم گاهی مهم هستند، مثلاً تعصب داشتن به نظام سلطنتی، اشرافیت‌گرایی، کلیسا و غیره، به طوری که اگر شما بخواهید تغییرات فوری در جامعه ایجاد کنید، افراد معذب و مکدر می‌شوند. البته، ادموند برک این حرف‌ها را در واکنش به انقلاب فرانسه زده بود. صرف خلاص شدن از پادشاه و اشرافیت و کلیسا می‌تواند خاطر مردم را مکدر کند. ذهنیت محافظه‌کارانه می‌گوید که هرگونه تغییری باید به آرامی اتفاق بیفتد و نباید تعصبات و احساسات مردم جریده‌دار شود و صرفاً نباید بر عقل و خرد اتکا شود و عقل‌گرایی افراطی برای جامعه می‌تواند مخرب باشد. محافظه‌کاران می‌خواهند به اصول مسیحیت پایبند بمانند و بعدها شاهد نسخه‌های از روشنگری مقاومتی هستیم. حتی، در یهودیت و اسلام. آنها خواستار آنند که تغییرات اجتماعی خیلی آرام و آهسته اتفاق بیفتد. نوع دوم نقد هم وجود دارد که معطوف به پلورالیسم فرهنگی است. این نوع منتقدان غالباً دیدگاه خردباورانه غربی را بر همگان تحمیل می‌کنند. آنها هیچ درکی از تفاوت‌های فرهنگی ندارند.» سموئل فلیشکر در ادامه گفت: «وقتی رشتهٔ مردم‌شناسی آمد، مطالعهٔ فرهنگ‌ها و دیدگاه‌های فرهنگی نسبی و دیدگاه‌های فرهنگی تکثرگرا در کانون توجه قرار گرفت. من فکر می‌کنم که این دو نحلهٔ نقادی خیلی قدرتمند هستند و فکر می‌کنم که روشنگری حداقلی که مستلزم تفکر مسئولانه است، هم با اصلاحات اجتماعی آهسته‌سازگاری دارد- آنچه محافظه‌کاران بر آن پافشاری می‌کنند- و هم با نحلهٔ دوم که خواستار احترام گذاشتن و به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی است. این کلیت ایدهٔ من در مورد روشنگری است. در کتاب، نه فقط روشنگری حداقلی و حداکثری را تبیین کرده‌ام، بلکه از روشنگری حداقلی دفاع کرده‌ام، زیرا فکر می‌کنم که روشنگری حداقلی می‌تواند با اصل احترام گذاشتن به تفاوت‌های فرهنگی و اصل فرآیند آهستهٔ تغییرات سازگاری داشته باشد. مردم در برابر تغییرات اجتماعی سریع و رادیکال معمولاً مقاومت نشان می‌دهند.» وی در پایان صحبت‌هایش گفت: «داوید فردریش اشتراوس، آغازگر نقد لیبرال ادیان سنتی بود. او به آسمانی‌بودن شخصیت مسیح اعتقادی نداشت و منتقد روایت‌های انجیل بود و به‌طور خاص اعتقادی به رستاخیز مسیح نداشت. لوتریسم باید در قالب یک دین اخلاقی کانتی ظاهر شود. او به معنای واقعی کلمه مدافع روشنگری حداکثری بود، ولی چون او خودش یک کشیش بود،باید به این می‌اندیشید که چه باید کرد. آیا باید از مواضع سنتی خود عقب‌نشینی می‌کرد و لباس کشیشی را از تن در می‌آورد؟ او نهایتاً خود را خلع لباس کرد و معتقد بود که کشیشان لیبرالی همچون او باید مردم را به یک دین عقلانی سوق دهند و این قطعاً حرکت در مسیر روشنگری حداکثری است. طبق این روایت، روشنگری صرفاً زمانی حادث می‌شود که مردم دین سنتی خود را به مجموعه‌ای از تعالیم اخلاقی تبدیل کنند و از اعتقادات سنتی و کنش‌های مذهبی خود صرفاً تفسیری اخلاقی داشته باشند. دومین شخصیت رادیکال که در این راستا می‌خواهم مورد تأکید قرار دهم، لودویگ فویرباخ است.»